

مسدود یارب صل وسلم دایماً ابداً ایحی البقی الحقی والرشد محمد
 احمد الهادی لامة الى الصراط صراط غیر ملتحد وصحبه ودریه
 الظاهرین ومن اجمع شفقانی الغیب والعند الملام برق و
 ومانع الغمام علی رابی القلا ملکها حله القند واعتقد الرض
 بالارهاق مؤلفه مطوقاً یحیی ما کفر و ماتقو غریه فی عص
 الازده و مفضل و ملتید **شیخ صدق الدین حکیم** انرا جمله خلفای
 شیخ نصیر الدین محمود است و منظور نظر شیخ نظام الدین شیر نند
 گویند که پدر وی سوداگر بود و تعلق ارادت بشیخ نظام الدین
 داشت و بغایت کیر سن رسید و هیچ خلق نصیب او نشد اکثر
 احوال فقدان این نعمت منالرمس بود و روزی در وقت خلعت
 شیخ حاضر بود شیخ پشت خود را به پشت او مالید و او را خلق
 بشارت داد انرا آنجا که اعتقاد او بخداست پسر در است بود بعد
 استیلا در پیش زن رفت حق سبحانه و تعالی او را بفرزندی
 امید و ابر ساخت چون متولد شد او را بخداست شیخ بردند
 شیخ او را در کنار خود گرفت تا بشکرتان بود و نظر او بر جمال شیخ بود
 بویچه که از شعور ازان نظر ظاهری شد حاضران مجلس این معنی
 را معاینه مینمودند شیخ از جبهه خود جامه پاره جدا کرد و برای او
 بدست خود خرقة بدوخت و او را به شیخ بصیر الدین محمود سپرد و
 بجلالت شان او خبر داد و او را صحابف است پس قصه و مثنی مشتمل
 بر معارف و حقایق و کلمات و او را در صفت طب معارفه تمام بود نظر
 که یکبارگی او را بران برده بودند تا برای یکی از ایشان که بیمار بود

در

علاجی بکنند چون علاج او موافق افتاد بیماری ایشان صحت
یافت او را خطی نوشته دادند تا بسکی که در فلان کوه شمع افتاد
پایه باشد نماید آنرا آورد و بسکی که نشان داده بودند بنمود چون سک
ان خطر را بدید و آن شد و بر سر زمین رفت و بایستاد و آن
را بکافت و بکنجی که در زیر آن زمین بود نشان داد از آنجا که هر طو
قت در و نشان است او را بدان کنج التفات یافتاد قبرا و در و
قلعه دهلی علایی است صحیفه در مدافعت عقبات برادر
دینی اغرا بنده الدارینی را عواقب امور بادیهانا مطلوب او خواهد
بود تا چون کیفیت عقبات معلوم شد واقع آن نوشته اید مقرر
داند اگر چه داعی را آن متر له نیست و آن مرتبه شیخ کامل است
که بداند این بر حسب التماس اخوی بد آنجه مقدر بود
نوشته آمد عزیزی او را عجبی معای را بداند که حق تعالی
ناظر است و بر ضمائر مطلع و ان السميع والبصير والفوارك
اولئك کان عنده مسبولا و در جبران لمرکن تره فانه بر اک
نظر کند و بر اعتماد نکند و مکرادر قفاداند و امیدها را کوتاه
کند و چون برنی مواظبت نماید هر آینه شرم و خوف غالب آید
و شمع غلب کرد و در دهر شمع و شک و فرج باید که این علت را
مجموع الشیطان لیجری من ابی آدم مجری الدار و فضیقه و یاربه
بالجوع و العطش علاج کند و در خود بفرج تجوی نری خوش
دارد و از نایده الجوع طعام الصدیقین غذا گیرد و از کوفه الصوم
پایه و اناجری آب خورد تا از نری رحمت شفا یابد سیور اند و تلف

او خطم

بجری

عقبه

نفس خود را و اتباع را بخیر و من نخرج من بیت معاجز الله
 و رسول الله نمیدر که الموت فقد وقع اجره على الله دفع کرد اند
 و مقرر داند که عز و رزق مقسوم و معجز است بترک و طلب و
 و کسب و منع زیاد و نقصان متصور نبود و امر رزق بهیچ شرط
 مشروط نه پس چه بهتر که عز در طلب حق مصروف شود و در
 سلوک آخرت منقطع گردد و اهل و تبع نیز بندگان او نیند رزق
 توانیش از اجد متکفل است چنانچه میفرماید و ما من دامة فی الارض
 الا علی الله رزقها و علی کلمة تضحی و تکفیل است و نیز جای دیگر
 بفضل و عده فرموده نحن نرزقکم و اباکم و نیز جای دیگر بسوگند
 مولا کرد فو رب السماء و الارض انه لحنی مثرا ما انکم تنطقون
 جوان مرد اباینها استواری نه اری کافری نه مشرک است
 داشتی آن باشد که حق بحق گذاری و بلفظ حق متوسل باشی
 هیچ انگاری و مخلوقات را معدوم شماري و نیز اید و ست
 دوغ در بکدر تکبیر و دوتیغ در یک بنام حال است حسن که عشق
 بی و نری چنین بر جان جزی لرزی بکدر در نمیکند غم جان
 و غم جانان در پناه آن بر یک پایی که چندی گوید لو کان البر بالک
 و الناس کلهم عیالی و الله لا ابالی چه ارم کفایت بر فراغی و ستی
 و ترک نوافل را جواب که لا یزال العبد یتقرب الی ابی النوافل حتی
 احببه فاذا احببته کنت له سعا و بصرا ویدا و لسانا یسمع
 و ینظر و ینطق و ینی یقول اما اهل فقه را گویند که بیض تمام
 بر من فرغ است و حضور در وی فرض عین که لا صلوة الا بحضور

کاره

گویم

نهی

القلوب و هو یبارک

القلب و حضور باید که تمام نماز بوده در بعضی از نماز چنانچه
در صحیفه نماز خواهم بنیشت انشاء الله تعالی و نفقه فر
کفایت و چون سبب فرض کفایت خطا در فرض عین بود ترک
کفایت واجب بود و آنکه گویند عبادت متعدیه بهتر از
عبادت لازمه است جواب گویند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرموده است سیاتی نرمانی عیالمی لایسلم الذی دین دینه الا من
فر من شاق و من قریبه له قریبه و من جر الا فی او رک ذلک الزمان
فعلیه بامر الخالصه از قرآن بشنویا و بها الذین امنو علیکم انفسکم
بیچ آنکه گویند مال و جاه خوار و حقیر خواهی گشت اینجایست ان
الفرقة الله و رسول الله و منین بر تارک خصم نهند و خد نل و من
یتک الله فهو حسبه و سینه او اندازد و بخیر السی الله عبد الله شرف
کفایت کند و گوید از آنکه تو هستی چه کم آید مسینه یاد هست که فقر
بختست و بوستان به دوست خاک بر سر جاه و تو نکی ششم
اعزاء اهل و اتباع مرا اگر برای نفقه و غیر آن مرا تحت نمایند
بتوقع قل لا از واجک ان کنان تزدن الحیوة الدنیا و نهیها
فتعالین امتعن واسر حکن سرا حلیلا وان کنان تزدن الله
و رسول الله و الدار الاخرة فان الله اعد للمحسنات منکم اجرا عظیما
دفع کرد اند چون کار به هر رسد اگر ممکن باشد بدهد یا بد هاند
والا سر و یرت حبس مفلس اختیار باید کرد و آن خود وی
خلوت بود اما امید آنست که اگر سالک درین کار صادق بود اهل
و بیخ جمله وی را موافقت نماید و بقایت همراه او بگردند و برکت

حج

عینی

نویس

صحبت او نیز در ایشان اثر کند هفتم فرمان مادر و پدر را
 گویند و آن جا هداک بجان شرک نی مایس لک بد علم فلا بطعها
 شرک بخف حاصل خواهد شد نیز بر آنچه هر چه در نظر در پیش است
 شرک است فاما با ابوی سخن بنوی و ادب تمام گوید و در کار خدا
 بایستد و ایشان و ندان و ندیمان اگر نصیحت کنند گوید
 نه حرفی تو امر را نه خویش کرد برو تر سعادت باشد مرا نکو نساری
 عزیز من هر که تر از کار خدا ایتعالی باز دارد دشمنی تست و قول
 دشمنی در کوش نباید کرد هشتم مشقه های وجه و مجاهدات
 و رضات بوقفت را اینجا احتیاج بد شرح است و جزئی چند
 عقاب است و موانع دیگر است که از اجزای شش است و جز بقی
 او را در نتوان یافت هم اعتقاد خلق الله و تواضع ایشان را
 یلا حول البس فی الوجود الا الله دفع کرد اند و خود را در انکار و در
 شک و کوی نه شمارد و حقیقت بدانند که لا یملکون لانفسهم ضرر و
 لا یملکون موتا و احیاءا و لا شورا و کیسه که چنین بودید بکری
 چه دفع و مضرت تواند رساند هم بدانند مقرر است که کیسه را
 عاقبت و خاتمت معلوم نیست و برد و قبول طاعت اطلاق نه
 و توفیق از حق تعالی است باید این معنی را برد خود مکرر و مکرر
 کرد اند تا از بی افات بکر مر الله تعالی خلاص یابد جو انرا این راه
 دور و دراز است بتقریر و تخریر بیاید ترا کفتم که شیخ میباید
 انکاه چنانچه داند راه نماید و الله ولی التوفیق و الحمد لله رب
 العالمین و الصلوٰه علی سوله محمد و الله اجمعینی و السلام **شیخ خضر**